بسم الله الرحمن الرحیم

 ولیس لقائل ان یقول عدم العتبار العله وجوداً و عدماً لیس اعتبار لعدم وجودها و عدم عدمها حتى ینافى تحصل معلولها وجوداً و عدما و الحاصل ان عدم اعتبار العله بحسب العقل لا ینافى حصول المعلول بها فى الواقع.

## در حمل هر محمولى براى هر موضوعى، لحاظِ مرتبه موضوع، باید اخذ شود

 مرحوم آخوند در اینجا اشكال را به یك نحو دیگرى بیان مى‌كند. و خلطى كه مستشكل خلط مرتبه را در اینجا مرتكب شده، در اینجا به صورت اشكال مطرح مى‌كند. و آن مسأله عبارت از این است كه در حمل هر محمولى براى هر موضوعى، لحاظِ مرتبه موضوع، باید اخذ شود، یعنى اگر یك محمولى را شما بر یك موضوعى حمل مى‌كنید یك وصفى را بر یك موضوعى حمل مى‌كنید، باید خصوصّیت مرتبه درآن موضوع، در این حمل باید لحاظ شود. اگر ما مى‌خواهیم لوازم ذاتى یك موضوع را بر موضوع حمل كنیم، در اینجا نظر به ماهیت موضوع داریم و كارى به آن لوازم خارجى موضوع ما نداریم. ما كارى به وجود خارجى آن موضوع نداریم به لوازم ذاتى آن موضوع كار داریم. فرض كنید من باب مثال مى‌خواهیم بگوئیم «امام علیه السلام» داراى این خصوصیات است. وقتى كه مى‌خواهیم بگوئیم كه «امام علیه السلام» مُشرِف بر ما كان و ما یكون هست، این از اینجا استفاده نمى‌شود كه الان «امام علیه السلام» هم در خارج وجود دارد، این اشِراف الان باید درخارج وجود داشته باشد، «امام على السلام» به همه نفوس اطلاع دارد. «امام علیه السلام» مُلك و ملكوت در دستش هست «امام علیه السلام» واسطه فیض است، بین همه ممكنات از تجردات و غیر تجردات و قوابل صورت و ماده. خوب این اوصافى را كه براى امام مى‌آوریم این نه به لحاظ وجود خارجى اوست نه، بلكه به لحاظ مرتبه ماهوى اوست. نه هویت او، یعنى ما امام را اینطور مى‌دانیم. ما امام را به این كیفیت مى‌شناسیم ما امام را اگر بخواهیم تعریف كنیم تعریف ما از امام به این نحو خواهد بود. حالا سواءٌ اینكه امام در خارج وجود داشته باشد، مثل اینكه الان امام علیه السلام حضرت بقیه الله؟؟؟؟؟ له الفدا ایشان در خارج وجود دارد. یا اینكه امامى در خارج وجود نداشته باشد باز در این صورت مثل زمان قبل از امامت كه خوب امام نبود و حالا پیغمبرى بود براى خودش یا یك وَلِى بود، در نقطه من الفقاط و بقعه من البقاع ولى «امام علیه السلام» به این خصوصیت وجود نداشته است، ائمه انحصار در دوازده تا دارند. معصومین انحصار در اربعه عشره نفراً دارند. این لحاظ مرتبه است و مرتبه ماهوى است. یعنى ماهیت «امام علیه السلام» ماهیتش اینطور است سِواءٌ آنكه در خارج باشد یا نباشد.

 فرض كنید مى‌گوئیم كسى كه به مقام ولایت برسد داراى این خصوصیات خارجى خواهد بود خوب این كارى نداریم كه این آیا الان در خارج ولى وجود دارد، صَرف نظر از «امام علیه السلام» یا ولى در خارج وجود ندارد. ما به او كار نداریم، ما الان داریم تعریف این را مى‌كنیم. و حمل این محمولات و اوصاف بر موضوع استدعاى وجود خارجى را نمى‌كند، و حالا كه ما این محمولات را حمل بر موضوع مى‌كنیم، لاجرم باید وجود خارجى هم در اینجا محقق باشد، نخیرممكن است باشد، ممكن است ولى اى درخارج هم نباشد. این هیچ استدعا ندارد. این یك مطلبٌ یا اینكه ما مى‌آئیم موضوع را موجود تصّور مى‌كنیم یعنى موضوعى كه وجود دارد مثل زید مثل فرض كنید كه امامى كه هست امامى كه در خارج هست ما او را مى‌آئیم تصور مى‌كنیم. امامى كه درخارج وجود دارد اگر بخواهیم وصفى را بر او بار بكنیم. دیگر این وصف به ماهیت امام بر نمى‌گردد. این وصف به وجود امام بر مى‌گردد. امامى كه الان در خارج وجود دارد داراى این اوصاف است. داراى این خواص است. كه در روایات داریم «امام علیه السلام» مثل خورشید مى‌ماند گرچه ابر او را از ما پنهان كرده ولى آثار خیر و بركت او همیشه چه هست؟ از پشت ابر هم هست. خوب این در اینجا خصوصیت خارجى و یك وجود خارجى یك خصوصیت در اینجا مطرح مى‌شود، این دیگر با لوازم ذاتى آن امام به او كارى ندارد، حالا آیا جزء لوازم ذاتى اش هست یا جزء لوازم ذاتى اش نیست این الان دیگر به وجود خارجى این شیء ما كار داریم دیگر نمى‌توانیم در اینجا فرض عدم براى این موضوع قرار بدهیم این فرض دوم، یا اینكه در بعضى از اوقات ما عدمِ موضوع را لحاظ مى‌كنیم و بر آن اساس وصفى را مى‌آوریم مى‌گوئیم كه چون ماه نیست، لذا مهتاب هم الان نیست. چون ماه نیست، الان جذر و مد هم نیست. چون ماه نیست اطلاع بر اینكه در چه یومى از ایام شهر هستیم آن اطلاع هم موجود نیست. خوب تمام اینها محمولاتى هستند براى موضوع مفروضه العدم. عدم در اینجا موجب شده است كه ما اوصافى را بار بكنیم.

 حالا در بحث واجب الوجود اشكالى كه در اینجا مطرح مى‌كند. كه این مستشكل اشكال برایى مى‌كنند كه شما واجب الوجود را فرض كردید در یك فرض عقلى كه این فرض عقلى ممكن است با نفس الامر اختلاف داشته باشد و این فرض شما نه اینكه اختلاف داشته باشد یعنى اینكه منافات ندارد با نفس الامر اما عین مفهوم فرض عقلى با مفهوم آن محكى نفس الامر و اینها تفاوت دارد الان شما واجب الوجود را لا بشرطِ از آن وصف و علت آن وصف آمدید بیان كردید و مطرح كردید. گفتید واجب الوجود اینجا بدون لحاظ، چون اگر با لحاظ شرط بشود یعنى وجود واجب، مشروط به این وصفى است كه این وصف، از خارج بر این واجب الوجود بار مى‌شود در این صورت وجوب واجب از وجوب ساقط، و به امكان و وجوب بالغیر در مى‌آید. امكان ذاتى و هَوَ خَلافُ الفرضُ و المحال. این اینطور و براى اینكه ما موضوع خود را ثابت كنیم یعنى آقایان اینطور مى‌گویند استدلال بكنیم بر اینكه واجب الوجود من جمیع الجهات ممكن است واجب الوجود نباشد یعنى واجب الوجود از نظر وجودش واجب است اما از نظر اوصافش واجب نیست، ممكن است، امكان بالقیاس الى الغیر دارد. اگر اینطور باشد پس بنابراین ما باید فرض را بر این بگذاریم كه واجب الوجود را ما لحاظ مى‌كنیم و اعتبار مى‌كنیم بدون اوصاف كمالیه كه ملحق به او خواهند شد از خارج، ما كارى به آن اوصاف و علل آن اوصاف نداریم. عللى كه در خارج ممكن است باشند و بواسطه آن علل واجب الوجود متصف به یك صفت كمالى باشد. فرض كنید كه علتى در خارج باشد من باب مثال یك شى اى در خارج باشد یك خلقى در خارج باشد و بواسطه آن خلق واجب الوجود. منصف به صفت خالقّیت باشد. خلقى در خارج باشد واجب الوجود به صفت تربیت بشود. خلقى در خارج باشد، واجب الواجب متصف به صفت رحمانیت رحمیت و عطوفت و رزاقیت و امثال ذلك بشود یا اینكه نه فرض كنید یك شى ایى دیگر در خارج باشد كه آن افاضه بكند این مطلب را به او. یعنى گویا واجب الوجود در صفت كمالیه خودش مانده است و فقط یك خلق باید بیاید و این را براى آن تمام كند و او را به مرحله كمال برساند.

 این مطلبى را كه این آقایان مى‌فرمایند مسأله شان به این بر مى‌گردد كه عدم لحاظ وصف و عدم لحاظ علت آن وصف این یك فرض عقلى است. اما منافات ندارد كه در نفس الامر آن وصف یا علت او وجود داشته باشد پس بنابراین در این صورت این اشكال در این جا وارد نمى‌شود بر اینكه انفكاك بین علت و معلول در این جا لازم مى‌آید. نه خیر شما در حالیكه واجب الوجود را بابشرط از وصف و علت آن وصف تصور كردید، در عین حال براى این وصف علت خارجى هست

 پس بنابراین انفكاك بین علت و معلول كه عمده اشكال ا مرحوم آخوند بر این آقایان هست، بر آن افرادیكه به دلیل، اشكال وارد كردند، و از راه خود نخواستند وارد بشوند مرحوم آخوند، از راه انفكاك بین علت و معلول وارد شوند پس در واقع آنچه كه موجب مى‌شود كه مرحوم آخوند حربه محكمى داشته باشد، بر اینكه از این برهان دفاع بكند، آن انفكاك بین علت و معلول است در فرضى كه ما واجب الوجود را لا بشرط از وصف لاحق بر او و علت آن وصفى كه در خارج است بدانیم. ولى اگر آمدیم گفتیم كه، بین مقام تصّور و بین مقام اثبات و بین مقام نفس الامر ممكن است كه در اینجا اختلاف باشد اختلاف مفهومى باشد، و آن اینكه شما در مقام تصور، واجب الوجود را تصور بكنید بدون شرط و بدون علتش، خود واجب الوجود تنها، با هر اوصافى كه دور برش هستند، كارى به بقیه نداریم. آن اوصافى كه مربوط به او و زاییده ذات اوست آن را كارى با آن نداریم فرض كنیم كه مثل اوصاف علم و حیات و قدرت كه زائیده ذات است آن مال خود ذات است این مقدار را به واجب الوجود ما مى‌بخشیم، هِبه مى‌كنیم. مى‌گوئیم این مال تو ولى بعضى از اوصاف را كه دارى، این راست و از پیش پوست كنده اش اینها مى‌گویند این را دیگر تو نیا و بخود بگیر، این را ما به تو مى‌دهم. این اوصافى كه فرض كن اوصاف كمالیه توست یك خورده اش را ما به تو مى‌دهیم یك مقدارش هم مال خودت با همدیگر توافق مى‌كنیم همه را براى خودت بر ندار آخر او مى‌گوید همه اش مال من است آن واجب الوجود آن در مقام عّزت وغیرت خودش اصلًا پر كاهى براى هیچ كس نمى‌خواهد باقى بگذارد اینجا ما دعوامان مى‌شود با آن مى‌گوئیم اى آقا این همه ما رفتیم زحمت كشیدیم صفات كمالیه براى خودمان كسب كردیم تو مى‌گویى هر چى كه دارى مال من است، پس این بى خوابى شبهاى ما كسى بود كى این بیخوابى را كشید كى اینقدر كتاب دستش گرفت از این ور، به آن ور، تو آمدى پایین یا ما رفتیم كى نمى‌دانم، این قدر پشت صف كوپن ایستاد، با این مملكتى كه درست كردى براى ما كى بچه مریض را دكتر برده این قدر توى اطاق انتظار بنشیند. این كارها را كى كرده ما كردیم دیگر انصاف ندارى اصلًا. اصلًا بگوئى نه اى بنده من این مقدار تو كار كردى، تو زحمت كشیدى، بله. من نمى‌خواستم به این كمالات بردى خودت رفتى زحمت كشیدى رفتى رسیدى و خلاصه خارج از قدرت و مشیت من آمدید تو جلوتر رفتى. قدرت تو، اراده تو قاهر بود حاكم بود غالب بود بر اراده من. ما این قدر سرمان شلوغ بود كه به تو نرسیدیم تو خودت رفتى و این بار را برداشتى خلاصه از این مسائل هست. این واجب الوجود مى‌گوید كه نه جانم. هر چه خودت را بُكشى. هر چه خودت را جِر بدهى. آخرش یك پر كاهى من برایت باقى نمى‌گذارم، این حرفها را بگذار كنار براى فاطى، این حرفها چیزى نمى‌شود این حرفها را به ما نگو ما این كتابها را روى طاقچه گذاشتیم، این حرفها را به ما ى واجب الوجود نیا بزن، براى اینكه سَرِ عَوام را شیره بمالى خوب است خلاصه ما نجف رفتیم ما درس خوانده ایم. من اینم من آن هستم مانند من نظیر ندارد من كذاى كذا هستم،

 خدا رحمت كند مرحوم آقا میفرمودند طلبه ایى كه، البته این را من مى‌گویم ایشان نگفتند طلبه ایى كه توى خیابان راه مى‌رفت سلام مى‌كرد ما جواب سلامش را نمى‌دادیم نه اینكه ندهیم، خوب، جواب سلام واجب است. یعنى اصلًا اعتنا نمى‌كردیم خوب این اصلًا طلبه است یا طلبه نیست یا چه هست و چه نیست، سوار از این ماشینهاى كذایى و فلان و این حرفها اصلًا مى‌نشیند این داخل و انگار دیگر در دنیا وجود ندارند، اصلًا چه تخّیل و واهمه ایى آنها را مى‌گیرد. این عبارت مرحوم آقاست، وقتى كه اینها سوار این ماشینها مى‌شوند «فى جهنم خالدون‌[[1]](#footnote-1)» یعنى چنان مى‌روند نه اینكه این ماشین جهنم است، مى‌روند در جهنم خیالشان. مى‌روند در جهنم توهمشان مى‌روند در جهنم انا نیتشان، مى‌روند در جهنم افتراق خودشان از بقیه مردم مى‌روند در جهنم تفرّد خودشان، از حالت جمعیت به حالت تفرّد مى‌آیند و اصلًا انگار در دنیا پرنده اى پر نمى‌زند، الّا به دور سر اینها و تمام عالم مى‌گردد بر مدار فكر اینها و سلیقه اینها. اینها هم مال چه هست؟ مال جهل است آقاجان جهل است اینها همه اش مال جهل است.

 عرفان. هر چه بر انسان بیشتر تجلى و ظهور كند انسان خود را مصاحب با همه خلق احساس مى‌كند، نه اینكه از براى خود حسابى و كتابى در اینجا قرار بدهد. اشتباه نشود معناى احساس مصاحبت این نیست كه برود با اینها بنشیند و گرم بگیرد و رفت و آمد كند، نه، معنایش این است خودش را با آنها، اصلًا میز احساس نمى‌كند والا نشست و برخاست با مردم انسان را در سطح آنها پایین مى آورد در این حرفى نیست. خودتان را الان مقایسه كنید ما اصلًا با عرفان كارى نداریم شما بلند شوید توى مجالس این مردم، بروید توى صنف سبزى فروشها آى تره امروز گران شد، جعفرى ارزان شد، سبزیجات و صیفى جات از آنجا نیامده بار امروز خوب بود فلان تریلى پنچر شده. سبزیهاى و علف ها ریخته زمین، از این مسائل، یعنى صبح تا ظهر كارى ندارد آقاجان همین الان پا شوید درس را تعطیل كنید بروید توى میدان بروید صبح تا شب چند ساعت وقتتان را به تجربه دیگر، بروید توى صنف سبزى فروشها ببینید از صبح تا شب چند كلمه حكیمانه، چند كلمه مفید چند كلمه منطقى از صبح تا شب بر گوشتان مى‌خورد. بعد بروید توى صنف میوه فروشها بگوئید حالا در میوه فروشها شاید فرض بكنید كه، این مسائل باشد. وقتى كه در آنجا مى‌نشیند. آى پرتغال بم رسیهد. آى مال شِمال نیامده، آى سیب اینجا اینطور شد آى فلان جا نمى‌دانم سم نزدند. چطور شد. آى گران شد. ارزان شد آى دولت بنزین را گران كرده ما هم میوه را گران مى‌كنیم همین حرفها. یعنى من در اینجا به شما تضمین مى‌دهم اصلا ما به عرفان كارى نداریم ما به سلوك كارى نداریم اصلًا ما سالك نیستیم من چندى پیش بود از سفر كه برگشته بودم مشهد. یكى آمده بود خواسته بود مثلًا ما را نصیحت بكند گفتم آقا شما مى‌خواهید چه كسى را نصیحت كنید من اصلًا سالك نیستم من سالك نیستم. كى گفته؟ تو مى‌خواهى تمام این حرفها را بزنى براى چه؟ من اصلًا سالك نیستم من اصلًا خرم از كره‌گى دم نداشت سالك نیستم یك نماز و یك روزه ایى بخوانیم و برویم همان طویله بهشت براى ما كافى است. ما دیگر آن «جنّات تَجرى» آن اینها ما نمى‌دانم راستش حالا دیگه براى ما شك ایجاد شده، اصلًا این چیزها هست یا نیست ما سالك نیستیم. مى‌خواهیم مثل همین عوامُ الناس باشیم دیگر دید چه بگویم مانده‌ام گفتم نه اصلًا جِدّى مى‌گویم نمى‌خواهم اصلًا سالك باشم مى‌خواهم فقط یك نماز و روزه اى، نمازى بخوانیم و یك قرآنى یك چیزى همین طور بیچاره مانده بود بعد خودم به او گفتم، گفتم آقا جان این حرفهایى كه مى‌خواهى به من بزنى یك هفته فكرت را از همه چیز بیاور بیرون، بعد ازیك هفته این حرفهایى كه به من مى‌خواهى بزنى روى نوار الان ضبط كن بعد از یك هفته به خودت بزن بین چه مى‌فهمى الان این حرفها را روى نوار ضبط كن یك هفته هیچى، اصلًا یك گوشه بنشین با كسى بیرون نیا، با كسى صحبت نكن، با كسى كارى نداشته باش، بعد از یك هفته اى، خلاصه همین حرفها را به خودت بزن، ببین خودت چى مى‌فهمى درست شد؟ این هم مال كى؟ ما اصلًا به سلوك كارى نداریم. اصلًا جریان منطقى حاكم بر خلق را مى‌خواهیم بفهمیم چه هست. چه جریانى است از آنجا شما بلند شوید، بیائید در بازار، تمام اول بازار تا آخر بازار را بگیرید مى‌بینید مسائل در چه هست؟ یا پارچه فروش دارد از پارچه اش مى‌گوید مس فروش از مس اش مى‌گوید، بلور فروش دارد از این مى‌گوید، یك نوك پایى هم اینجا به هم مسلكان خودمان جامعه مدرسین تبلیغات برویم یك صبح تاشب توى این سازمان تبلیغات بنشینید، ببینید چه حرفهایى مى‌شنوید. چه حرفهایى، ما بودیم با اینها آقا، از این تبلیغ كن از آن یكى نكن، این حرف را بزن. آن حرف را نزن، یعنى وقتیكه نگاه مى‌كنى اصل قضّیه را ببین بین اینها و بین آن سبزى فروش هیچ فرقى نمى‌كند.

 هیچ تفاوتى ندارد تمام مسائل در محوریت دنیاست، فقط یك محضوظاتى از اینها در ذهن آمده، ولى این محفوظات جاى باز نكرده در جانمان، این محفوظات مَته نگذاشته و سوراخ نكرده. آن اوهام ما را آن تخیلات ما را فقط یك محفوظاتى است.

 آنچه كه اصل و حقیقت نفس ما را تشكیل مى‌دهد دنیا منُافع دنیاست، آن اصل است. براى رسیدن به آن اصل، آلات و ادواتى مورد نیاز است یكى از آن آلات و ادوات سبزى فروختن است. یكى از آن آلات و ادوات میوه فروختن است، یكى از آن آلات و ادوات چلو كبابى باز كردن است. یكى از آن آلات و ادوات هم آمدن و با این عبارات بازى كردن است. این معلومات آلات و ادواتى است كه در رسیدن به آن حقیقت نفس ما مورد استفاده قرار مى‌گیرد. یعنى آیا واقعاً ما یك روایت «امام صادق علیه السلام» را آمدیم گذاشتیم جلومان و به آن روایت عمل كنیم. این كار را كردیم تا بحال،! مى‌خوانیم و مى‌بریم بالا منبر و براى مردم مى‌گوئیم، الان شما از این طلبه ها از این اول تا آن آخر بگیرید. یكى را ببرید زیر سؤال. آقا این كتابهایى كه مى‌خوانید براى چه هست؟ اكثر آنها مى‌گویند اینها را بخوانیم و برویم بالاى منبر براى مردم بگوئیم. یكى از اینها گفته من اینها را بخوانم اول خودم به آنها عمل كنم. و این خیلى عجیب هست. یعنى ما این كلام معصومین را وجهه مسائل خودمان قرار بدهیم وجهه عمل و تفكر و تدبر و اتجاه نفسانى خودمان قرار بدهیم، یك روایت از «امام صادق احسن الظن باخیك» به این عبارت كه: ظّنِ به برادرت را همیشه ظن خوب قرار بده. همین یكى واقعاً اگر به این یكى ما عمل كنیم تا یك چیزى از یك چیزى مى‌شنوم فوراً ترتیب اثر ندهیم. سریع قضاوت نكنیم. همیشه او را در محمل صحیح و در توجیه صحیح قرار بدهیم الّا اینكه دیدیم خلافش براى انسان بعد از عقباتى دیگر ثابت شود. آیا این كار را كردیم. این همه از روایاتى كه فرض كنید كه در اینجا در باب معاشرت با مردم، معاشرت با اهل، معاشرت با خانواده، مسائل شخصى و اینها آمده اینها براى كى هست؟ خوب اینها براى همین ما است دیگر.

 صحبتهایى كه بزرگان كرده اند این صحبتها همه اش براى ماست. براى راهگشایى كار ماست. این است مطلب. «آیه قرآن مى‌فرماید: ﴿عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً﴾[[2]](#footnote-2) جاهلون چه كسانى هستند ﴿خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ﴾. جاهلون آن افرادى هستند كه منطق متوجه نمى‌شوند. منطیعنى وقتى با آنها حرف بزنى مى‌گردند دل آنجایى كه مى‌توانند استفاده كنند، همان توى گوششان مى‌رود. و ٩٩% مطالب دیگر اصلًا انگار توى این گوش نرفته. جاهلین اینها هستند. جاهلون آنهایى هستند كه در ارتباط با انسان دنبال پیاده كردن غرض خودشان هستند نه اینكه از انسان نفع بگیرند اینها جاهلون هستند. جاهلون آنهایى هستند كه چشم و گوششان را از حرف حّق بسته اند و فقط بدنبال این هستند كه چكار بكنند؟ بیایند یك نقطه ضعف بگیرند، بیایند یك چیز بكند. من خودم دارم مى‌گویم. گاهى از اوقات مى‌شود من این سیبیلم یادم مى‌رود بزنم، گاهى اوقات زیاد مى‌شود، خود شما هم دیدید دیگر. مثلًا مى‌روم قیچى بیاورم بزنم. پیدا نمى‌كنم بجاى اینكه حالا بروم بگردم حالا نیم ساعت در خانه من نمى‌دانم توى خانه چه به چه هست كه تا بگردم، ما وقتى گاهى اوقات وقتى كه مى‌رویم فرض كنید كه یك نمك را از توى آشپزخانه بیاوریم شش دور خودمان مى‌چرخیم تا اینكه پیدا بكنیم. ما به این عیال مى‌گوئیم بابا مثلًا این چیزهایى كه مى‌دانى كه این جلو چشم من بگذار مى‌گوید آخر یك مرد توى خانه نمى‌فهمد توى آشپزخانه؟ من چه مى‌دانم توى آشپزخانه چى به چى هست.

 گاهى اوقات دیر مى‌شود خوب حالا فردا من مى‌آیم مى‌زنم اینكه مثلًا چیز نیست سبیل گذاشتن و بلند كردن اصلًا مكروه است یعنى شرعاً مكروه است، اینكه ما خودمان داریم مى‌گوییم، خوب گاهى اوقات فرض كنید كه یادم مى‌رود و حالا مسامحه مى‌كنیم نهایتش این است كه مسامحه مى‌كنیم حالا ما بلند شدیم رفتیم یك جایى یك آقایى دیده، حالا دیگر اسم نمى‌بریم، آقا، آقا ایشان درویش است آقا ایشان سبیل بلند مى‌كند آقا ایشان نمى‌دانم چكار مى‌كند فلان مى‌كند. آقا او بر خلاف مرام آقا كه ایشان همیشه مقید بودند سبیلشان را كوتاه بكنند این حرفها ایشان عمداً مى‌خواهد، خلاصه مخالفت بكند، خودش، اصلًا یعنى اگر شما واقعاً بخواهید اول و آخر اینها را آدم گاهى اوقات با خودش مى‌گوید اصلًا حیف است كه آدم بیاید براى این توضیح بدهد، مى‌گوید دلم مى‌خواهد، من خیلى اوقات كه مى‌شنوم مى‌گویم آقا دلم مى‌خواهد، مى‌گویم اصلًا چه توضیحى بیایم بدهم. حالا توضیح بدهم براى كى؟ براى این؟ آقا حیف كاه كه این بخورد. توضیح براى كى آدم مى‌دهد براى آدمى كه یك چیزى سرش بشود. بیاید توضیح بدهد اما یك آدمى كه به دنبال بهانه است، توضیح دیگر براى این فایده ندارد برو بگو بابا

 مرحوم آقا یك وقت یك عبارتى مى‌فرمودند بسیار عبارت جالبى بود مى‌فرمودند. اینرا منهم به مرحوم مطهرى هم گفتم: گفت بله آقا. بله آن. مطلب همین است مثل اینكه آنهم مبتلا بود. ایشان مى‌فرمودند گاهى اوقات انسان از ارتباطِ با بعضى از افراد چنان نفرت دارد كه فحش آنها را بر خود مى‌پسندد تا ملاقات با آنها را، مى‌گوید بابا فحشم بده، نیا ـ نیا حرف بزن. مى‌گفت من این حرف را به آقاى مطهرى گفتم. گفتند: بله آقا. بله آقا همین طور است. آدم مى‌گوید بابا فحش بده اصلًا توى مسجد نیاید ببینم تو را برو هر چى مى‌خواهى پشت سرمان بگو.\* اذا خاطبهم الجاهلون قالو ماا.[[3]](#footnote-3)

 واقعاً عجیب است یعنى واقعاً این آیه یك معجزه قرآن است خدا در اینجا مى‌فرماید آدم جاهل آدمى كه جهل دارد و نفهمى در ذات او رسوب كرده این آدم. فرق مى‌كند با آن آدمى كه به دنبال حق و به دنبال مطلب است اما مطلب دستش نیست در آنجا واجب است انسان مطلب را بگوید، واجب است حق را براى اش روشن بكند. اگر نكند تقصیر در تكلیف كرده ولى آدم جاهل كى است؟ آدم بهانه گیر، آدمى كه. «اذا خاطبهم سلاما». سلام علیكم مرحمت عالى زیاد حال شما چطور است؟ اصلًا مجال نمى‌دهد و خداحافظ شما. «قالوا سلاما». مى‌گویند سلام علیكم به همین مقدار كه با شما برخورد كردیم خیلى ممنونتان هستیم. نیازى نیست كه بخواهید افاضه بفرمائید متشكریم از لطف شما متشكریم از، سلام علیكم ـ قالوا سلاما مى‌گویند سلام علیكم سلام علیكم یعنى چه؟ یعنى برو دنبال كارت. تو یك آدمى هستى هیچى به دردت نمى‌خورد از آن طرف هم اگر بخواهم من با تو در بیافتم خوب مثل تو شدم. خوب دیگه، من مثل تو هستم. پس چى؟ با سلامت رد مى‌شوند. «خاطبهم» مى‌گویند «سلاما» یعنى چه؟ یعنى یفعلون فعلًا فیه سلامه یقولِمون قولًا فیه سلامه. معنى سلام این است دیگر. یعنى سلامُ علیكم و با این سلامٌ علیكم اصلًا مجال براى طرح و مجال براى صحبت و مجال براى اشاعه فتنه را و اثاره فتنه را باقى نمى‌گذارند. همین، «قالوا سلاما». خداحافط آقا من یك مطلب واجب العرضى دارم آقا من یك وعده ایى دارم و باید بروم زودتر به یك وعده ام برسم ان شاء الله محتاج ادعیه هستیم. ان شاء الله دعا گوى ما باشید خداحافظ شما درست شد؟ «قالوا سلاما» در این مدت براى من نامه هاى بسیار زیادى آمد در این مدتى كه بود نامه ها خیلى زیاد بود من نامه را بر مى‌داشتم.

 بعضى ها را مى‌خواندم مى‌دیدیم منصفانه به من نوشته اشكال به من دارد ولى اشكال منصفانه است. مى‌گوید آقا شما این ایراد در شما هست من هم قشنگ بر مى‌داشتم جواب نامه را مى‌نوشتم و دلیل خودم را ذكر مى‌كردم و در پایین آنهم مى‌نوشتم چنانچه اشتیاق دارید بنده براى ملاقات با شما، هیچ مشكلى ندارم تشریف بیاورید. البته آنها هم نمى‌آمدند. خودم مى‌گفتم بنده این جواب نامه شما به این دلیل بعضى از نامه ها را بر مى‌داشتم نگاه مى‌كردم مى‌دیدم نه، نامه مغرضانه است یعنى دنبال این نیست كه سؤال بكند از اول گازش را گرفته رفته تا آخر. اصلًا هیچ جا جا نگذشته خوب حالا آدم این نامه را چگونه جواب بدهد من زیر بعضى از آنها مى‌نوشتم السلام علیكم و رحمه الله. یعنى چه. یعنى قالوا سلاما دیگر. ﴿إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً﴾.[[4]](#footnote-4)

 یكى رفته بود پیش مرحوم میرزا حسن شیرازى. یك طلبه بى تربیتى و خلاصه آن به یك نحوى ردش كرده بود و آمده بود پیش وكیلش. مرحوم آقا سید اسماعیل صدر، مرحوم آقا سید اسماعیل صدر وكیل میرزا بود در كاظمین كه الان قبرش، پشت قبر حضرت جواد در همان ایوان در ایوان ورودى باب المراد وقتیكه مى‌خواهیم وارد شویم آن سمت راست یك پنجره هاى گره ایى هست آن قبر آن سید اسماعیل صدر است كه البته ظاهراً به اشتباه عكس میرزا را گذاشته روى قبر آقا سید اسماعیل صدر چون در عكس میرزا خلاف است كه آیا این عكسى كه از؟؟؟ است مال وكیل ایشان آقا سید اسماعیل صدر است از بزرگان بود. از مراجع بود؟ اصلًا خودش یك آیت الله عظمى اى بوده و بسیار مرد بزرگى بود بسیار مرد با تقوایى بود؟ بسیار زاهد بوده. میرزا كه هر كسى را وكیل خودش نمى‌كند آن میرزاى كذایى میرزا حسن یكى را تقریباً مثل خودش یا پایین تر از خودش را مى‌آید وكیل مى‌كند دیگر. و آن وكیل ایشان بوده و الان قبرش در اینجاست ما كه مُشرف شدیم هر دفعه كه مى‌رفتیم یك فاتحه براى مرحوم آقا سید اسماعیل صدر مى‌خواندم بله. میرزا با آن زرنگى كه داشته حواله اش مى‌دهد به سید اسماعیل صدر و بعد مى‌داند كه آن چه كلكى است خلاصه این را مى‌تواند چیز كند مى‌آید پیش این و آقا سید اسماعیل صدر مى‌فهمد میرزا گفته بگذارمش سر كار خلاصه اینهم آنرا مى‌گذارد سر كار طلبه مى‌رود توى نجف و یك نامه فحش از اول تا آخر براى مرحوم صدر مى‌فرستد. آن هم زیرش مى‌نویسد السلام علیكم زید نامه، نامه را برایش مى‌فرستد. البته بعد هم یك كمكى به آن مى‌كند و خوب ما بعضى از نامه ها به این كیفیت مى‌نوشتیم السلام علیكم نامه را براى طرف مى‌فرستادیم.

 بعضى را مى‌دیدیم خوب نه این یك دو كلمه هم اضافه كرده یك نامه اى بود، من نوشتم كه من نمى‌گویم مسیر شما مسیر ناحق و باطل است. هیچوقت من این حرف را نزدم و كسى از من این حرف را تا به حال نشنیده و هر كس این را به من نسبت دهد این تهمت است و افترا، ولى مطلبى را كه مى‌گویم این است كه اثبات یك شیء نفى ما عد نمى‌كند و احراز انحصار حق، در این مسیر را هم من نمى‌كنم، اینهم هست و این باید اثبات بشود و این نامه ایى كه شما دادید متكلّف این امر نیست كه احراز انحصار را در این مسأله بكند و شما در این قضیه اگر چنان كه مایل هستید من در خدمتتان هستم. هیچ كدام نیامدند در یك نامه ایى كه یك كسى به ما داده بود كه ظاهراً با مشورت با بعضیها انجام گرفته بود دیگر خلاصه رطب و یا بسى بود كه در آنجا هر چه شما گم كردید پیدا مى‌كردید و من درآنجا این را نوشتم كه ما مدعى حقانیت مسیرمان به نحوى كه موجب طرد مسیر دیگران بشود نیستیم ولى چیزى كه هست اینطور به نظر ما خُذِ الحائطه لِدِینك‌[[5]](#footnote-5) مى‌رسد كه در راه خلاف قدم بر نمى‌داریم این هم هست و

 این در اینجا اقتضاى مى‌كند كه انسان با مسائل به نحو مطلوبى برخورد كند به همین مقدار. نامه ها بسیار براى ما مى‌آمد. هفت صفحه ایى ده صفحه ایى و بیست صفحه ایى. یك نفر دیگر نامه ایى فرستاده بود خیلى از بیست صفحه دیگر متجاوز بود تجاوز مى‌كرد. دیگر ما در آنجا دیدیم كه كلام امیر المومنین را نوشتم. در آن خطبه همام حضرت مى‌فرماید: كه دعایشان افرادى كه آنها را مدح مى‌كنند این است كه: اللهم لا تواخذنى بما یقولون و اجعلنى افضل مما یظنون.[[6]](#footnote-6) این كلام حضرت را ما، همین مطلب را مى‌گوئیم. خیلى ها به من البته خیلى ها حدود ٥ ـ ٦ نفر بودند كه یكى از آنها خیلى اصرار مى‌كردند البته من نگفتم كه این نامه را كى داده فقط گفتم یك همچنین نامه ایى آمده بود. اصرار مى‌كردند كه یك فتوكپى شما از این بر مى‌داشتید و چند تا زیراكس مى‌كردید و خلاصه پخش مى‌كردید و این حرفها. من به آن شخص گفتم كه من به خود این آقا پیغام داده بودم اگر مى‌خواهد راجع به این مسائل صحبت بكند بیاید ما كه ابائى نداشتیم. مى‌خواهد بلند شود بیاید ما هم با او صحبت مى‌كنیم و با این توجه كه نیامد و بعد این نامه را داده این مثل اینكه منظور دیگرى ایشان دارد. لذا ما هم بنابراین نمى‌خواهیم این قضایا فقط در جنبه فسادش حركت كند نه منظور ما این است كه مسأله روشن شود و بیان شود و من یك عبارتى را مرحوم آقا فرمودند این عبارت را من هم به او گفتم كه گفته ام، مرحوم آقا اواخر عمرشان فرموده بودند كه آنچه كه مطلب براى راهنمایى و تربیت افراد است ما بیان كردیم دیگر از این پس بر عهده افراد است كه اینها را بكار ببندند. این عبارت ایشان بود و دو سه بار هم من از ایشان شنیدیم و یكبار هم در مجلس عام ایشان مطلب را فرموده بودند. من هم الان این را مى‌گویم. من مى‌گویم آنچه كه مطلب براى ارائه طریق بود ما گفتیم در این مدت حالا دیگر بقیه اش به این است كه افراد خودشان بفهمند حالا یكى نمى‌خواهد، بنده چكار كنم خوب نمى‌خواهد دیگر. مى‌گوید آقا بنده نمى‌خواهم، نمى‌خواهد دیگر. بنده مى‌خواهم معتقد باشم این لیوان من باب مثال از ذَهَب است. حالا این لیوان از شیشه است حالا من مى‌خواهم معتقد باشم این لیوان از ذهب است مى‌گوئیم آقا بلند شوید برویم این را به بازار پیش طلا فروش محك بزنیم مى‌گوید اصلًا نمى‌خواهم بیایم محك بزنم. مى‌گوئیم بلند شویم برویم پیش مُختبر مى‌گوید آقا نمیآ خواهم بیایم و قتیكه نمى‌خواهد بیاید من چكارش كنم. خوب نمى‌خواهد دیگر خداحافظ شما. لذا این واقعاً عجیب است دیگر كه انسان به كار ببندد یعنى مطالبى را كه اینها از ائمه یا از بزرگان شنیده اینها را بكار ببندد، آقا الان شما كُلِ كتاب بوداییها را نگاه كنید از این مقدار تجاوز نمى‌كند. خط خطش را حفظ هستد، ما یك بحار الانوار داریم از اینجا تا آنجا و یك كتابش را نخواندیم آخر این بحار الانوار چه هست؟ بحار الانوار روایاتى است كه از ائمه بیان شده است دیگر ما نباید بفهمیم فرض كنید «امام سجاد» چه فرمودند ما نباید بفهمیم «امام جواد» چه فرمودند گفته اند «امام عسگرى» چه فرموند؟ اینها مال كیه؟ مال ماست دیگر، اینها، براى ما آمده اند بعضى این مسائل را انسان وقتیكه مطالعه مى‌كند اصلًا خیلى عجیب مى‌شود. یك بینش جدیدى. یك بصیرت جدیدى در فهمش و در فكرش پیدا مى‌شود و همین طور كتابها هست و هیج خبرى از اینها نیست همین طور مطالبى كه ما از بزرگان شنیده ایم. خوب بله شنیدیم توى نوارها زیاد است نه اصلًا انگار براى ما نیست، انگار این مطالب براى ما نیست. ایشان در آن كتاب روح مجردى كه برداشتند نوشتند خوب این یك مسأله ایى است كه نه از نظر اینكه الان شخصِ من در این مسأله مطرح است من الان عرض مى‌كنم گفتن این قضیه براى من مشكل است ولى اگر كسى جاى من بود اما صحبت در اصل این قضیه است اگر كسى جاى من بود خوب آقا فرض كنید مطالبى كه در روح مجرد برداشتن گفته اند گیرم بر اینكه به این مطالبى كه به یك شخصى مثل من نسبت داده مى‌شود این مطالب مطالب صحیحى است ما بنا را براین مى‌گذاریم مطالب مطالب صحیح است جایى كه مرحوم آقا به آقا سید محمد صادق مى‌فرمایند. آقا پسر آقاى حداد كه ریشش را مى‌تراشد تو حق اشكال كردن ندارى. خودش مى‌داند و پدرش، ریشش را مى‌تراشید. تظاهر به فسق علنى دیگر حالانه ما زیارت كرده بودیم قبر آقاى حداد را در همان پایین پاى ایشان یكى از آقا زاده هاى ایشان است، عكسى كه روى قبر است با كراوات است، نمى‌دانم چرا این عكس را برداشتن حك كردن روى قبر روى سنگ حك كردن خوب حالا دیگر كردن اینكار را، خوب حالا خوب این پسر آقا حداد خودش مى‌داند خوب حالا روى جوانى و فلان و این حرفها فرض كنید توى عروسى اش بود؟ وى خواسته الان یك دانه كراوات بزند. خوب از آقاى حداد هم حرف شنوى لابد نداشته خوب حالا با این ریش تراشیدن به جهنم نمى‌رود بابا. مى‌خواهد بگوید چه؟ حالا خودش مى‌داند و پدرش حالا آدم بیاید یك ولى نعمت خودش مثل آقا حداد كه همه وجودش، حیاتش سعادتش مرهون نَفَس آن است بلند شود حالا پسرش یك ریش مى‌تراشد یك ریش عادى كه همه مى‌تراشند و فلان و این حرفها حالا بلند شود بیاید توى بوق و كرنا بكند. بنده خدا توى دلت هزار و یك درد و بدبختى هست كه به هفت دریا شسته نمى‌شود حالا آمدى به دو تا موى پسر استادت بند كردى، كه حالا ریشش را تراشیده. این را آقا مى‌خواهند بگویند به ایشان. آنوقت این مرامى كه ایشان دارند مطرح مى‌كند. یك كتاب روح مجرد نوشتن آنوقت شما بیاید بر اساس تخیلات تهمتهایى بزنند به پسر استادشان كو به لاتهاى قم نمى‌زنند این تهمتها را، فلانى اینكار را مى‌كند فلانى آن كار را مى‌كند خوب بلند شوند توى نامه بنویسند. خوب ما كه سالك نیستیم ما كه خودمان هم گفتیم سالك نیستیم ما یك نماز مى‌خوانیم و شما كه سالك هستید این روش استادتان بوده شما كه مَبَلِّغ روش عرفان هستید. مُبَلغ این است. چرا؟ چون جواب آقا سید محسن را نمى‌توانند بدهند. آقا سید محسن چه مى‌گفته؟ آقا سید محسن مى‌گفته؟ حرف را باید درست بزنید این لیوان شیشه است. بلور است. نگوئید این لیوان طلاست حرف ما این بوده دیگر ببیند چه بساطى درست كردند این در خود زمان آقا هم حرف آقا را نمى‌شنید این خون به دل آقا كرده حالا ما خون به دل آقا كردیم یا نكردیم. صحبت در مسیر حق و صحیح حرف زدن و صحیح عمل كردن است ما حالا خون به دل آقا كردیم. اصلًا بنده یزید. تو بیا جواب یزید را بده این یزید مى‌گوید تو چرا به این شیشه مى‌گوئى طلا خوب بیا جوابش ر ا بده دیگر این خیلى مسأله است دیگر كه آنوقت این مى‌شود راه. راهى كه توصیه شده ائمه توصیه كردند بزرگان توصیه كردند و خودشان رفتن خودشان عمل كردند. «امام سجاد» مى‌فرماید كه: والله آن شمشیرى كه با آن شمشیر پدر مرا كشته اگر به من امانت بدهند من به آنها بر مى‌گردانم. با شمشیر پدر من كشته شده ولى امانت باید در اینجا چه بشود حفظ شود امانت باید در اینجا لحاظ شود بحث امروز و روضه‌اش.

1. [↑](#footnote-ref-1)
2. ١- فرقان آيه ٦٣ [↑](#footnote-ref-2)
3. ١- سوره الفرقان ٢٥ ذيل آيه ٦٣ [↑](#footnote-ref-3)
4. [↑](#footnote-ref-4)
5. [↑](#footnote-ref-5)
6. ١- نهج البلاغه خطبه: ١٩٣ [↑](#footnote-ref-6)